



كد خبر : 10320350



تاريخ انتشار : ۱۳۹۶/۱۲/۲ ۱۳:۲۱

تفسير سوره مجادله جلسه 20 (1396/12/02)

JW Player

دانلود فایل صوتی

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

﴿أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مَا هُمْ مِنْكُمْ وَلَا مِنْهُمْ وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَ هُمْ يَعْلَمُونَ﴾ (14) أَعَدَّ اللَّهُ لَهُمْ عَذَابًا شَدِيدًا إِنَّهُمْ سَاءَ مَا كَانُوا يَعْمَلُونَ (15) اتَّخَذُوا أَيْمَانَهُمْ جُنَّةً فَصَدُّوا عَنْ سَبِيلِ اللَّهِ فَلَهُمْ عَذَابٌ مُّهِينٌ (16) لَنْ تُغْنِيَ عَنْهُمْ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ مِنَ اللَّهِ شَيْئًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (17) يَوْمَ يَبْعَثُهُمُ اللَّهُ جَمِيعًا فَيُخْلِفُونَ لَهُ كَمَا يَخْلِفُونَ لَكُمْ وَيَحْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَى شَيْءٍ أَلَا إِنَّهُمْ هُمُ الْكَاذِبُونَ (18) اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ (19) إِنَّ الَّذِينَ يُحَادِّثُونَ اللَّهَ وَ رُسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذَلِّينَ (20) كَتَبَ اللَّهُ لَأَعْلَيْنَ أَنَا وَ رُسُلِي إِنَّ اللَّهَ قَوِيٌّ عَزِيزٌ (21)﴾

سوره مبارکه «مجادله» که در مدینه نازل شد ضمن بیان برخی از احکام فقهی، اوضاع مدینه را ترسیم می‌کند که یک عده مهاجر بودند، یک عده انصار و جزء مؤمنان واقعی بودند، یک عده هم منافق بودند. این منافقان برتری طلب بودند، تکیه‌گاه آنها به ثروت و فرزندانشان بود و حاضر نبودند این برتری طلبی کاذب را از دست بدهند و ایمان بیاورند. برای حفظ این برتری طلبی کاذب به چند سنگر ویران شده پناهنده شدند: یکی به ثروت بود که از تکاثر کاری ساخته نیست آنچه در پیشرفت مؤثر است کوثر است و نه تکاثر این یک؛ به فرزندانشان تکیه می‌کردند که آن فرزندان از یک جهت به پدرانشان متکی بودند از جهت دیگر به ثروت‌های پدرانشان این هم تکاثر است از تکاثر کار ساخته نیست از کوثر کار برمی‌آید. برای عوام‌فریبی و ترفندهای دینی از سوگند کاذبانه استفاده می‌کردند که هم کذب خبری داشت، هم کذب مخبری؛ هم مطالبی که می‌گفتند دروغ بود، هم می‌دانستند دروغ است که فرمود: {هُم يَغْلُمُونَ} آن ترفندهای سیاسی، این سوگندهای مذهبی، آن سرمایه‌های اندوخته و آن فرزندهای فراهم‌کرده هیچ کدام پایه ترقی نیست. قرآن کریم پایه ترقی را عقیده و ایمان و معرفت صحیح می‌داند. یک اصل کلی در قرآن کریم است که در سوره مبارکه «مائده» آن اصل گذشت؛ آیه 68 سوره مبارکه «مائده» این بود: {قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُمْ مِنْ رَبِّكُمْ} این اختصاصی به اهل کتاب ندارد چه یهودی، چه مسیحی، چه مسلمان یک پایگاه علمی و عملی یعنی ایمان می‌طلبد. فرمود شما پایگاه ندارید، لرزان هستید مگر اینکه دین خود را بشناسید اولاً؛ باور کنید ثانیاً؛ عمل کنید ثالثاً؛ از او حمایت کنید رابعاً تا یک پایگاه داشته باشید و اگر هم بخواهید پایگاه داشته باشید آن پایگاه اولی شما که صداقت و سلامت فطرت است باید حفظ کنید. کسی بخواهد یک کار سنگین بکند یک بار سنگینی را بردارد باید زیر پایش محکم باشد چه بخواهید تورات و انجیل را اقامه کنید باید زیر پای شما محکم باشد، چه بخواهید بارهای سنگین‌تری را بردارید باید تورات و انجیل را اقامه کنید {لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى تُقِيمُوا التَّوْرَةَ} یا به این معناست که هیچ ارزشی ندارید مگر دین خود را حفظ کنید یا به آن لطیفه‌ای که سیدنا الاستاد (رضوان الله علیه) اشاره کردند [1] ذیل همین آیه 68 سوره «مائده» که شما تا یک معرفت‌شناسی صحیح و باور و توحید صحیح نداشته باشید پایگاه ندارید، زیر پای شما لرزان است چگونه می‌توانید دین خود را حفظ کنید {لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ} تا بتوانید دین خود را حفظ کنید، هر دو تعبیر می‌تواند تام باشد.

در سوره مبارکه «مجادله» فرمود اینها این عناصر چهارگانه را داشتند، اینها هم که لرزان‌اند؛ یعنی ترفندهای سیاسی داشتند، سوگندهای دروغ داشتند، یک سلسله تکاثر مالی داشتند، یک سلسله تکاثر فرزندی، اینها که به جایی بند نیست. اینها {يَخْسَبُونَ أَنَّهُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ}؛ خیال کردند جای پای آنها محکم است. در آیه 68 سوره مبارکه «مائده» به طور کلی فرمود تا انسان یک معرفت صحیح و اعتقاد صحیح نباشد لرزان است. این که فرمود مؤمن «كَالْجَبَلِ لَا تَحَرُّهُ الْعَوَاصِفُ»، [2] برای چیست؟ برای اینکه پایگاه ثابتی دارد {عَلَيَّ شَيْءٍ} است، غیر مؤمن {عَلَيَّ شَيْءٍ} نیست، بر پایگاه محکم نیست تا بتواند باری بردارد، خودش را نمی‌تواند حفظ کند. پس آیه 68 که فرمود: {قُلْ يَا أَهْلَ الْكِتَابِ لَسْتُمْ عَلَيَّ شَيْءٍ حَتَّى

تَقِيمُوا التَّوْرَةَ وَالْإِنْجِيلَ وَمَا أُنْزِلَ إِلَيْكُم مِّن رَّبِّكُمْ} یعنی قرآن، به هر معنایی که تفسیر بشود نشانه آن است که انسان پایگاهی می‌خواهد که پایگاه او اعتقاد است.

شیطان این پایگاه را انکار می‌کند یا می‌لرزاند. به افراد می‌گوید این ترفندهای سیاسی شما از یک سو، آن تظاهر به مذهب از سوی دیگر، این تکاثر ثروت از سوی سوم، آن تکاثر فرزند و حزب و جناح از سوی چهارم اینها پایگاه‌های محکم شماست روی این بایستید. قرآن کریم این را تحلیل می‌کند؛ می‌فرماید اینها که لرزانند اینها در برابر قدرت ذات اقدس الهی باطل‌اند، این یک و از باطل کاری بر نمی‌آید، این دو؛ و این گروه یکی از ترفندهای سیاسی آنها این است که یک دشمن مشترکی دارید شما مسلمان‌ها اینها با آن دشمن مشترک هماهنگ‌اند. بیگانه‌ها که خارج از مرز اسلام‌اند دشمنان شما هستند خود این منافقین هم دشمنان شما هستند. گرچه منافقین نه مسلمان‌اند و نه یهودی چون مشرک‌اند یا ملحدند، یک دشمنی مشترکی بر علیه شما خودشان با بیگانه‌ها دارند. اینها تحت تویی بیگانگان‌اند. اگر قدرتی برتر از بیگانگان داشته باشند آنها را تحت ولایت خود می‌گیرند، چون آنها قدرت برتر دارند تحت ولایت آنها هستند {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ} اگر یهودی‌ها تحت استیلای منافقین بودند آنها از یهودیان به عنوان ابزار استفاده می‌کردند؛ اما الآن خود منافقین در مدینه قدرتی ندارند با گروهی که مغضوب علیه هستند، یک؛ و دشمن اسلام و دشمن مسلمین هستند، دو؛ با آنها در پیوند نظامی و سیاسی می‌باشند تا علیه شما اقدام کنند، این سه. من شما را با خبر می‌کنم که اینها را بشناسید {أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ تَوَلَّوْا قَوْمًا} که {غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ}، این {غَضِبَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ} برای همین یهودی‌هاست. قدرت ادبی قرآن کریم این است که {مَا هُمْ مِنْكُمْ} این «هم» چه به منافقین برگردد چه به یهودی‌ها، مطلب تام است. {مَا هُمْ}؛ یعنی این منافقین از شما نیستند از یهودی‌ها نیستند این درست است، {مَا هُمْ}؛ یعنی آن یهودی‌ها از شما نیستند درست است، از منافقین نیستند درست است. ظاهرش این است که این منافقین که از شما نیستند و از یهودی‌ها نیستند از دشمنی مشترکی که با یهودی‌ها نسبت به شما دارند استفاده می‌کنند و آن سوگند هم که در سوره مبارکه «توبه» بحث آن گذشت در هفت یا هشت آیه پشت سر هم سوگند اینها را نقل می‌کنند، چون در سوره مبارکه «توبه» جنگ‌هایی که کفار علیه مسلمین اقامه می‌کردند و این منافقین نقش جاسوس را داشتند و از ترفند سوگند دروغ استفاده می‌کردند آن‌جا این هفت، هشت آیه مطرح شد.

فرمود اینها {وَيَخْلِفُونَ عَلَى الْكَذِبِ وَهُمْ يَعْلَمُونَ} اما ذات اقدس الهی چه کار می‌کند؟ چندتا تحلیل نشان می‌دهد. بعد از اینکه خطر آنها را ذکر کرد فرمود اینها به عذاب الهی تهدید می‌شوند کار بدی هم انجام می‌دهند و سوگند را هم سپر خودشان قرار دادند و هیچ کاری هم از فرزندان یا از اموالشان بر نمی‌آید، برای اینکه باطل در برابر حق مثل زبد روی آب است که {فَيَذْهَبُ جُفَاءً} [3] و در قیامت هم همین سوگند دروغ ظهور می‌کند که گذشت. حالا چطور می‌شود انسان منافق می‌شود، یک؛ و چرا شکست می‌خورد، دو؛ و چطور می‌شود انسان موفق می‌شود حزب الله می‌شود، یک؛ چرا پیروز است، دو؛ این دو تحلیل را قرآن کریم خیلی محققانه ذکر می‌کند.

می‌فرماید این نفس که خلق شد ابزارها و شئون فراوانی دارد چه در بخش اندیشه، وهم و خیال زیرمجموعه عقل نظری او هستند چه در بخش انگیزه، شهوت و غضب زیرمجموعه عقل عملی او هستند اینها خواسته‌هایی دارند؛ اما رهبری شهوت و غضب را عقل عملی باید به عهده بگیرد که «مَا عُيِدَ بِهِ الرَّحْمَنُ وَ اُكْتُسِبَ بِهِ الْجَنَانُ» [4] رهبری وهم و خیال را عقل نظری باید به عهده بگیرد؛ یعنی انسان هر چه به ذهنش آمده باید بر آن عقل اندیشور که محقق است و کتابخوانی درونی انسان است به او مراجعه کند فکر کند ببیند که باطل است یا صحیح. وهم، کار او، خیال، کار او پراکنده‌گویی و پراکنده‌اندیشی است. اگر تحت رهبری عقل استدلالی باشد ابزار خوبی است. چه اینکه شهوت و غضب هم کار آنها طغیان است. اگر تحت رهبری عقل عملی باشد تعدیل می‌شود و دین نمی‌گوید این قوا را تعطیل کن می‌گوید تعدیل کن. خیال يك نعمت بسیار خوبی است، وهم يك نعمت بسیار خوبی است اگر تحت رهبری عقل باشد این همه شعرها و تشبیه‌ها و مدح‌ها و تنظیرهای گوناگونی که شعرا داشتند هنرمندان دارند به برکت خیال است و گرنه از عقل که این کارها ساخته نیست، عقل يك سلسله معانی کلی را درک می‌کند. این صورت‌گri‌ها، این صورت‌سازی‌ها، این مجسمه‌سازی‌ها، این تشبیهات، این مدح‌ها، این هجوها، این ذمها همه اینها به وسیله همین قوه خیال است. اگر قدرت خیال و قدرت وهم تحت رهبری عقل نظری کار بکنند این شخص یا شاعر خوبی خواهد بود یا هنرمند خوبی خواهد بود یا نویسنده خوبی خواهد بود یا گوینده خوبی خواهد بود اینها باید رهبری شود.

اولین کاری که شیطان می‌کند به وسیله این قوای زیرمجموعه، این را به مکروهاتی که به حس نزدیک‌تر است تشویق می‌کند بعد به معاصی صغیره اُنس می‌دهد، بعد به معاصی کبیره دعوت می‌کند، بعد - معاذ الله - او را به اکبر کبائر که کفر است فرا می‌خواند. این {ثُمَّ كَانَ عَاقِبَةُ الَّذِينَ أَشَاءُوا الشُّوْءَ أَنْ كَذَّبُوا} [5] با دو تفسیری که در این {أَنْ كَذَّبُوا} هست این مراحل را نشان می‌دهد. پایان معصیت - معاذ الله - کفر است. اگر کسی تحت ولایت شیطان بود {اِسْتَحْوَذَ} که قبلاً ملاحظه فرمودید این باید «اِسْتَحَاذَه» باشد مثل «اِسْتِقَامَه»، این «واو» حرف عله مفتوح مسبوق به فتحه باید تبدیل به الف بشود. چندان کلمه است که به همان حالت اصلی مانده؛ مثل «اِسْتَحْوَذَ، اِسْتَصَوَّبَ»، حالا اینها به همان کلمات و لغات اصلی‌اش باقی هستند.

شیطان اول به مکروهات بعد به معاصی صغیره بعد به معاصی کبیره، وقتی مسلط شد به کفر - معاذالله - دعوت می‌کند. وقتی که انسان کافر شد؛ یعنی به آن معاصی مهم گرفتار شد از آن طرف ذات اقدس الهی انتقام می‌گیرد. انتقامی که ذات اقدس الهی می‌گیرد دو قسم است: يك انتقام است در دنیا و همچنین در آخرت که مربوط به عذاب است، آنها انتقام‌هایی است که به صورت جهنم یا کیفرهای دنیایی مربوط است؛ اما آن انتقام علمی و دقیق را در سوره مبارکه «حشر» بیان فرمود، فرمود: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ} [6] صغرای قیاس در همین سوره مبارکه «مجادله» بیان شد که آیه نوزده سوره مبارکه «مجادله» این است: {اِسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ}؛ یاد خدا، نام خدا را فراموش می‌کند؛ یعنی از او می‌گیرد دیگر به فکر خدا نیست. وقتی خدا را فراموش کرد ذات اقدس الهی که {وَلَا تَكُونُوا

رَبُّكَ نَسِيًّا} او را فراموش نکرده انتقام مي‌گیرد، انتقامي که ذات اقدس الهي از اين انسان فراموشکار مي‌گیرد؛ در آیه نوزده سوره مبارکه «حشر» بيان شد فرمود: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ}؛ خدا کاري که مي‌کند اين است که خود او را از ياد او مي‌برد انسان خودش را فراموش مي‌کند. وقتي خودش را فراموش کرد به فکر همه چيز هست مگر به فکر خودش، به فکر حزبش هست، به فکر جناحش هست، به فکر زن و بچه‌اش هست، به فکر دوستانش هست. هيچ به فکر خودش نيست. تمام تلاش و کوشش او اين است که براي فرزندان چيز ذخيره کند و بگذارد، خودش را اصلاً فراموش کرده. اين در تحت تعقيب و کيفر الهي است و نمي‌فهمد. کسي که تمام کوشش او اين است که از راه حلال و حرام براي ديگران جمع کند و هيچ به فکر خودش نيست اين انتقام الهي است. فرمود: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ} صغراي قياس در آیه نوزده سوره مبارکه «مجادله» که محلّ بحث است بيان شده، فرمود: {فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ}، پس «هؤلاء نسوا الله». آیه نوزده سوره «حشر» اين است که «كُلٌّ مِّنْ نَّسِيِ اللَّهِ يُنْسِيهِ اللَّهُ نَفْسَهُ»؛ خدا او را از خودش فراموش مي‌کند که او اصلاً به فکر خودش نيست، هيچ به فکر خودش نيست، اين بدترين کيفر است. آن وقت انسان مي‌شود کارگر ديگران، اين نمي‌فهمد که چه کار مي‌کند. فرمود: {وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ} اگر – خدای ناکرده – کسي خدا را فراموش کرد خدا هم او را از ياد خودش مي‌برد؛ لذا مي‌بينيد يك عده تمام تلاش و کوشش آنها اين است که براي بچه‌ها چيز بگذارند، اصلاً به فکر خودشان نيستند چه کسی هستند چه چيزی هستند {فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ} «فَسَق»؛ يعني «خَرَجَ»، اگر رونده‌اي از اين جاده اصلي فاصله بگيرد به جاده خاكي بيفتد که در معرض خطر است مي‌گويند «فسق عن الطريق»؛ بيرون رفت. اين «فَسَق» از صراط مستقيم بيرون رفت. اين اولين انتقامي است که ذات اقدس الهي مي‌گيرد. صغراي قياس در سوره مبارکه «مجادله» معيّن شد، کبراي قياس در سوره مبارکه «حشر» بيان شد که «هؤلاء نسوا الله و كل من نسي الله فينسيه الله نفسه»؛ خدا او را از ياد خودش مي‌برد اصلاً به فکر خودش نيست، چون اصلاً به فکر خودش نيست اين به فکر بدن است که او را رها مي‌کند اگر دل‌درد گرفت معالجه مي‌کند؛ اما {فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ فَزَادَهُمُ اللَّهُ مَرَضًا} [7] را درمان نمي‌کند، نگاه به نامحرم و طمع به نامحرم که مرض است آن را معالجه نمي‌کند {فَلَا تَخْضَعْنَ بِالْقَوْلِ فَيَطْمَعَ الَّذِي فِي قَلْبِهِ مَرَضٌ وَقُلْنَ قَوْلًا مَعْرُوفًا} [8] اين مرض را معالجه نمي‌کند، آن {فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ} را معالجه نمي‌کند، آن مرض سوره «مائده» که {فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ} [9] را معالجه نمي‌کند؛ اما اين دل‌درد را که احساس مي‌کند معالجه مي‌کند، براي اينکه زنده باشد تا بار ديگران را ببرد؛ لذا وقتي اين تحليل را در سوره مبارکه «مجادله» محققانه بيان کرده فرمود: {فَأَنْسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ} آن وقت سه بار کلمه نحس شيطان را در همين يك آیه کوچک ذکر مي‌کند فرمود: {اسْتَحْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ} يك؛ {أُولَئِكَ حِزْبُ الشَّيْطَانِ} دو؛ {أَلَا إِنَّ حِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ} سه؛ بار اول که شيطان را ذکر کرد بار دوم و سوم مي‌تواند با ضمير ذکر بکند؛ اما تصريح به اسم شيطان براي آن است که اين شخص وسوسه‌اي مي‌بيند، به هر حال فعل که بي‌عامل نيست هيچ چيزي بدون سبب پيدا نمي‌شود، وسوسه‌اي در اين دل پيدا شده وسوسه‌اي حسابي دارد. چه کسي

{يُؤْشِرُ فِي ضُورِ النَّاسِ} این همان ابلیس است، همان شیطان است، همان عاملی که فریب می‌دهد.

پرسش: در آیه 22 سوره «ابراهیم» شیطان نفی می‌کند سلطه را.

پاسخ: بله سلطه ندارد، اینجا هم همین‌طور است، اینجا تحت تولی هستند. در قرآن هم اثبات می‌کند فرمود که اینها آمدند تحت ولایت تو، از تو کار می‌خواهند تو هم آماده خدمت‌رسانی هستی. اینها که بیکاره نیستند از تو کار می‌خواهند. فرمود: {مَا أَنَا بِمُضِرِّكُمْ وَ مَا أَنْتُمْ بِمُضِرِّهِ} این را در سوره مبارکه «ابراهیم» فرمود، فرمود من يك دعوتنامه نوشتم به نام وسوسه شما آمدید. انبیا دعوتنامه‌شان کتاب آسمانی است، عترت طاهرین است. اینها هم دعوتنامه نوشتند می‌خواستید بروید، من هیچ سلطه‌ای ندارم {إِلَّا أَنْ دَعَوْتُكُمْ فَاسْتَجَبْتُمْ لِي فَلَا تُلْؤُمُونِي وَ لُؤْمُوا أَنْفُسَكُمْ}؛ حالا که از من کار خواستید تحت ولایت من در آمدید من سرپرستی شما را قبول می‌کنم. اول انسانی «ذکر الله»، بعد خدا هم انتقام می‌گیرد انسانی نفس، شما به فکر همه چیز هستید فقط به فکر خودتان نیستید خودتان را فراموش کردید. وقتی خودشان را فراموش کردند دیگر هر کاری برای دیگری انجام می‌دهد و تحت رهبری شیطان است.

غرض این است که در همین آیه نوزده سوره مبارکه «مجادله» سه بار نام نحس شیطان را می‌برد، با اینکه بار اول که اسم او را برد دوم و سوم با ذکر ضمیر ممکن بود اکتفا بشود فرمود: {اسْتَخْوَذَ عَلَيْهِمُ الشَّيْطَانُ فَأَنسَاهُمْ ذِكْرَ اللَّهِ} از اینجا معلوم می‌شود اولین گامی که انسان را می‌لغزاند فراموشی خداست و ذات اقدس الهی هم اولین چیزی که سفارش می‌کند این است که {ادْكُرُوا اللَّهَ}. [10] مستحضری در قرآن کریم به عبادات و احکام دینی دستور داده شد؛ اما دیگر نگفت خیلی نماز بخوان، خیلی روزه بگیر، خیلی حج برو. آن که فرمود خیلی به یاد او باش ذکر الله است {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا}؛ [11] خیلی به یاد خدا باشید! این خیلی به یاد خدا باشید تنها به این نیست که انسان تسبیح دست بگیرد ذکر خدا بگوید آن یکی از راه‌هایش است؛ اما اینکه به ما گفتند هر کاری که می‌کنید هر حرفی که می‌زنید هر جایی می‌روید هر چیزی امضا می‌کنید بگویید: «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ» [12] این یعنی چه؟ البته ثواب دارد نام خداست؛ اما يك قرنطینه است. آدم حرفی را که می‌خواهد بزند، جایی رفته می‌خواهد مشورت بدهد، فکری می‌خواهد بکند، چیزی را می‌خواهد بخرد وقتی که می‌گوید «بسم الله الرحمن الرحيم» این کار یا واجب است یا مستحب، چون آدم حرام و مکروه را که نمی‌گوید خدایا به نام تو، حالا گاهی ممکن است در طول شبانه‌روز انسان لحظه‌ای غفلت کند آن را می‌بخشد {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ادْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا} که یکی از مصادیق ذکر کثیر همین تسبیح حضرت زهرا(سلام الله علیها) است.

این قرنطینه است لازم نیست آدم با صدای بلند بگوید «بسم الله الرحمن الرحيم» همین که می‌خواهد پیشنهادی بدهد حرفی بزند کاری انجام بدهد، بگوید: «بسم الله الرحمن الرحيم»؛ یعنی خدایا به نام تو، همین که می‌خواهد بگوید خدایا به نام تو می‌اندیشد که این کار یقیناً یا مستحب است یا واجب، اگر

حرام یا مکروه باشد که نمی‌شود گفت خدایا به نام تو! این مشکل ما را حل می‌کند این قرنطینه است. حالا البته «الصَّلَاةُ خَيْرُ مَوْضُوعٍ فَمَنْ شَاءَ اسْتَقْلَ وَ مَنْ شَاءَ اسْتَكْثَرَ» [13] صوم هم همین‌طور است، عبادات دیگر هم همین‌طور است، آنها هم البته «ذکر الله» است؛ اما آن‌که به ما خیلی دستور دادند همین {يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اذْكُرُوا اللَّهَ ذِكْرًا كَثِيرًا} یاد خدا همین است، اگر یاد خدا باشد به هر حال انسان یا کار واجب انجام می‌دهد یا کار مستحب.

پرسش: «أنساهم» فعل تکوینی خداست؟

پاسخ: بله تکوینی خداست یادش می‌رود انتقام خداست ذات اقدس الهی نامش بهترین نعمت الهی است.

پرسش: این اثر وضعی است؟

پاسخ: بله، این نام را، این یاد خدا را از ذهن او می‌برد، خودش به یاد خودش نیست. الآن شما می‌بینید بعضی‌ها که گرفتار تکاثرند صبح تا شب می‌دوند، برای اینکه بر ارقام صفر ثروتشان افزوده کنند با دست خالی بمیرند، این معلوم می‌شود خودش را فراموش کرد به فکر دیگری است دیگری واقعاً بیگانه است. این به حسب ظاهر خیال می‌کند قیامت هم همین‌طور است. آن روز می‌بینید يك زلزله مختصری که می‌آید هر کس از دیگری غافل است به فکر خودش است چه رسد به {إِنَّ زَلْزَلَةَ السَّاعَةِ شَيْءٌ عَظِيمٌ} [14] کسی، کسی را نمی‌شناسد همه از خاک برمی‌خیزند، آن روز دیگر تولید و والد و ولد و امثال آن نیست الاّ به قرینه ما کان، مؤمنان البته چون همیشه به فکر خدای سبحان بودند {قُوا أَنْفُسَكُمْ وَأَهْلِيكُمْ نَارًا} [15] به این آیه عمل کردند آنها هم در بهشت ممکن است که {أَلْحَقْنَا بِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَمَا أَلَتْنَاهُمْ مِنْ عَمَلِهِمْ مِنْ شَيْءٍ} [16] اما خیلی‌ها به فکر افرادی هستند که هیچ به درد آنها نمی‌خورند اینها خودشان را فراموش کردند، این بدترین انتقامی است که ذات اقدس الهی از اینها گرفته است.

در این سوره مبارکه «مجادله» با اینکه تقریباً آیه کوتاهی است سه بار اسم شیطان را برد. بعد در پایان با ضمیر فصل و با الف و لام آوردن خبر، حصر را ثابت کرده است، فرمود: {أَلَا إِنَّ جِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ}. در قبال «حزب الله» است که آیه 22 همین سوره مبارکه «مجادله» است که آیه پایانی است، فرمود: {أُولَئِكَ جِزْبُ اللَّهِ أَلَا إِنَّ جِزْبَ اللَّهِ هُمُ الْمُفْلِحُونَ} که آن يك تحلیل دیگری می‌خواهد که چگونه انسان حزب الله می‌شود. پس به صورت حصر که ضمیر فصل آورد به نام «هُم» خبر با الف و لام ذکر کرد فرمود: {أَلَا إِنَّ جِزْبَ الشَّيْطَانِ هُمُ الْخَاسِرُونَ} خسارت دائمی اینها را با این تحلیل ذکر کرده است.

بنابراین این بخش از سوره مبارکه «مجادله» يك تحلیل روانشناسی است که انسان از کجا وارد حزب شیطان می‌شود، چطور می‌شود که به یاد همه چیز هست به یاد خودش نیست و چطور می‌شود که رهبری رهبران الهی را رها می‌کند و رهبری شیطان را می‌پذیرد. وقتی رهبری شیطان را پذیرفت خسارت ابد دامنگیرش می‌شود. سرّش این است که این {إِنَّ الَّذِينَ} دلیل آن خسارت است، زیرا کسی که فقط به فکر خودش است به فکر دین نیست در برابر دین می‌ایستد، خودش را فراموش کرده. وقتی خودش

را فراموش کرده کاری که به نفع خود اوست انجام نمی‌دهد دین، کار خیر، حرف صحیح، عمل صالح به نفع انسان است {مَا أَنْفَقْتُمْ مِنْ شَيْءٍ} [17] خیرش به شما برمی‌گردد. در اواخر سوره مبارکه «بقره» آنجا مسئله فقهی هست، یک سلسله موعظه است، یک سلسله مسائل اخلاقی؛ بارها ملاحظه کردید که موعظه آن علم مُتَقِن صحیح نیست، آن علم دقیق عمیق آن اخلاق است اخلاق غیر از موعظه است. اخلاق این است که آدم نفس را بشناسد «النفس ما هی» مجرد است یا مادی، قوای او را بشناسد مجردند یا مادی، کیفیت ارتباط قوا با نفس را بشناسد. اینکه وجود مبارک پیغمبر(صلی الله علیه و آله و سلم) فرمود شما از جهاد اصغر در آمدید به فکر جهاد اکبر باشید [18] برای همین است. فقه ما یک نور است و علم! فقه، جهاد اصغر را تأمین می‌کند که با دشمن چطور بجنگید، اخلاق، جهاد اکبر را فرماندهی می‌کند چگونه ابد را تأمین کنید؟ اگر یک سال و دو سال یا یک میلیارد سال و دو میلیارد سال بود که قابل گذشت بود ما هستیم که هستیم خب این بدون اخلاق که نمی‌شود. اخلاق بدون معرفت نفس اصلاً شدنی نیست موضوع آن نفس است و قوای نفس است و جهاد کبیر و جهاد اکبر. معمولاً این جهاد چون بیشتر ما با او هستیم این را می‌گویند جهاد اکبر و گرنه این جهاد کبیر است نه جهاد اکبر، این اکبر نسبی است نه اکبر نسبی، جهاد اکبر آنکه بین عقل و قلب باشد به اصطلاح بین عقل و عشق باشد. هر دو آدم‌های خوبی‌اند هم عقل خیلی خوب است هم قلب خوب است؛ منتها عقل می‌گوید من می‌خواهم بفهمم دیدن سخت است، قلب می‌گوید فهمیدن مشکل را حل نمی‌کند دیدن، مشکل را حل می‌کند. تو برهان اقامه می‌کنی خدا هست جهنم هست بهشت هست اینها فهم است، اینها کار حکیم و متکلم است؛ اما «خود هنر دان دیدن آتش عیان» اگر هنر داری آتش را ببین، جهنم که الآن موجود است شعله هم که دارد.

پرسش: در سوره «یونس» که خداوند می‌فرماید: {يَا أَيُّهَا النَّاسُ قَدْ جَاءَكُمْ مَوْعِظَةٌ مِنْ رَبِّكُمْ}. [19]

پاسخ: آن موعظه‌ای که ذات اقدس الهی دارد {إِنَّمَا أُعْظِكُمْ بِوَاحِدَةٍ} [20] به پیغمبر فرمود، اصلاً موعظه به معنای «جذب الخلق الي الحق» است نه سخنرانی، آدم یک آیه یا دو روایت را بخواند برود منبر، این موعظه به اصطلاح ماست؛ اما خدا که واعظ است، پیغمبر(ص) که واعظ است {قُلْ إِنَّمَا أُعْظِكُمْ بِوَاحِدَةٍ}، «الوعظ هو جذب الخلق الي الحق» این موعظه است آن با اخلاق و اینها حل می‌شود.

حرف قلب به عقل این است که تو می‌گویی بهشت هست جهنم هست باید کار خوب کرد اینها که هنر نیست. هنر این است که الآن این شعله دارد این شعله را ببین!

خود هنر دان دیدن آتش عیان *** نی گپ دلّ علی النار الدخان [21]

تو یک دود می‌بینی، می‌گویی پس آتشی هست، کار حکیم و متکلم همین است؛ اما کار حارثه که مرحوم کلینی(رضوان الله تعالی علیه) در جلد دو اصول کافی نقل کرد که حارثه در صبح مدینه در مسجد خدمت حضرت رسید و خیلی زردچهره بود. حضرت فرمود: «كَيْفَ أَنْتَ يَا حَارِثَةُ» فرمود: «يَا رَسُولَ اللَّهِ مُؤْمِنٌ حَقًّا» فرمود: «لِكُلِّ شَيْءٍ حَقِيقَةٌ فَمَا حَقِيقَةُ قَوْلِكَ» شما که می‌گفتی من با یقین صبح کردم ادعای

سنگینی کردی. عرض کرد: «كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى عَرْشِ رَبِّي - [و] قَدْ وُضِعَ لِلْحِسَابِ وَ كَأَنِّي أَنْظُرُ إِلَى أَهْلِ الْجَنَّةِ يَتَزَاوَرُونَ فِي الْجَنَّةِ وَ كَأَنِّي أَسْمَعُ عَوَاءَ أَهْلِ النَّارِ فِي النَّارِ» [22] بهشت و اهلش را گویی می بینم، جهنم و اهلش را می بینم. این در همان خطبه حضرت امیر که در «صف لی المتقین» در نهج البلاغه آمده که آن خطبه تقریباً بیست صفحه است؛ ولی سید رضی در حدود شش، هفت صفحه نقل کرده بقیه را متفرق کرده که در آنجا آن مستمع «فَصَعِقَ هَمَامٌ صَغَفَةً كَانَتْ نَفْسُهُ فِيهَا»؛ همانجا صیحه زد و مُرد حضرت فرمود مردان الهی اینطورند «فَهُمْ وَ الْجَنَّةُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا فَهُمْ فِيهَا مُنْعَمُونَ وَ هُمْ وَ النَّارُ كَمَنْ قَدْ رَأَاهَا» [23] نه دلیل می آورند که بهشت است، بلکه می بینند. این جنگ بین عقل و قلب است که در حقیقت آن جهاد اکبر است. آن چون در دسترس نیست این جهاد نفس را که انسان می خواهد عادل بشود، می خواهد اهل بهشت بشود، حالا یا «خَوْفًا مِنَ النَّارِ» است یا «شَوْقًا إِلَى الْجَنَّةِ» است عالم بشود پرهیزکار بشود این جهاد وسطی است. غرض این است که اخلاق به آن برمی گردد. قرآن کریم این هنر علمی را دارد که تحلیل کند که اگر کسی شبانه روز به فکر این بود که مشکل دیگری را حلّ کند «لله تعالی» او در حقیقت دارد مشکل خودش را حلّ می کند. این آیه ای که در بخش های پایانی سوره مبارکه «بقره» است این است که {مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ} [24] آن گاه ثوابی برایشان ذکر کرد بهشت برایشان ذکر کرد پاداشی ذکر کرد. از این کار، فقیه وجوب یا استحباب می فهمد، حق با اوست. آن کسی که موعظه ای فکر می کند می بیند که ثواب قیامت است آن هم حق با اوست؛ اما آنکه در فنّ اخلاق کار می کند، می گوید اگر کسی کار خیر کرد آیه قبل از اینکه بگوید ثواب دارد او بهشت می رود فرمود: {تَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ}؛ [25] یعنی اگر کسی کار خیری کرد مثل آن است که این درخت بتواند حرکت کند کنار نهر برود يك سطل آب از نهر بگیرد به ریشه خودش بدهد، این درخت دارد موقعیت خودش را تثبیت می کند. مگر نباید ما ثابت قدم باشیم در حوادث نلغزیم. چطوری ثابت قدم بشویم؟ وضو که می گیریم در هنگام مسح پا به ما گفتند مستحب است این دعا را بخوانیم: «اللَّهُمَّ ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ» [26] هر عضوی را که در وضو می شوئیم یا مسح می کشیم يك ذکر و دعایی دارد، مسح پاها این دعا را دارد: «ثَبِّتْنِي عَلَى الصِّرَاطِ يَوْمَ تَزُلُّ فِيهِ الْأَقْدَامُ» آن روزهایی که پا می لغزد ما برای اینکه نلغزیم راهی داریم یا نداریم؟ این اعمال دینی، این اعتقادات دینی، ما را ثابت قدم می کند دیگر نمی لغزیم، وقتی نلغزیدیم در قیامت هم نمی لغزیم. این {تَثْبِيئًا مِنْ أَنْفُسِهِمْ} خیلی پیام دارد، این غیر از این است که ثواب دارد، غیر از این است که به ما بهشت می دهند نه، ما مثل يك درخت متحرّك هستیم. مشکل درخت این است که قدرت حرکت ندارد ما مثل يك درخت متحرّك هستیم که اگر بتوانیم کار خیر انجام بدهیم موقعیت خود را، ریشه خود را تثبیت می کنیم، همین! «و ثَبِّتْنِي» همین است، آن وقت دیگر آدم نمی لغزد هر روز يك طرف برود هر روز يك جا برود این چنین نیست، آن وقت {أَلَا بِذِكْرِ اللَّهِ تَطْمَئِنُّ الْقُلُوبُ} [27] هم همین است.

فرمود: {أَلَا إِنَّ جُزْبَ الشَّيْطَانِ هُمْ الْكَاسِرُونَ * إِنَّ الَّذِينَ يُخَادُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ فِي الْأَذْلَى}؛ اینها خیال می کردند که عزّت برای اینهاست. در مسافرتی بودند گفتند ما که به مدینه برگردیم کاری می کنیم که عزیزها، ذلیل ها را از مدینه بیرون کنند. منظورشان از این عزیزها، سرمایه داران نفاق بودند که آنها هم به

همین سه، چهار رکن تکیه می‌کردند یا به ترفندهای سیاسی، یا به قسم‌های دروغ، یا به تکاثر اموال یا به تکاثر اولاد بسنده می‌کردند. در آیه هشت سوره «منافقون» آمده است {يَقُولُونَ لَئِنْ رَجَعْنَا إِلَى الْمَدِينَةِ لَيُخْرِجَنَّ الْأَعَزُّ مِنْهَا الْأَذَلَّ}؛ یعنی منافقان که به حسب ظاهر عزیزند، مؤمنان را که ذلیل‌اند و تازه از راه رسیدند، اینها را از مدینه بیرون می‌کنند. بعد خدا می‌فرماید: {وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ وَلَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ}.

غرض این است که آن بحث‌های انتقام و تنبیه‌ها بعد از تحلیل‌هاست. اول تحلیل می‌کند که چگونه انسان بیراهه می‌رود، یک؛ اگر بیراهه برود چه می‌شود، دو؛ بعد خطرهای تنبیهی را ذکر می‌کند که «أَعَاذَنَا اللَّهُ مِنْ شُرُورِ أَنْفُسِنَا وَ سَيِّئَاتِ أَعْمَالِنَا».

«و الحمد لله رب العالمين»

[1]. الميزان في تفسير القرآن، ج6، ص64 و65.

[2]. الكافي (ط - الإسلامية)، ج1، ص455.

[3]. سوره رعد، آیه17.

[4]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج1، ص11.

[5]. سوره روم، آیه10.

[6]. سوره حشر، آیه19.

[7]. سوره بقره، آیه10.

[8]. سوره احزاب، آیه32.

[9]. سوره مائده، آیه52.

[10]. سوره بقره، آیه203؛ سوره انفال، آیه45؛ سوره احزاب، آیه41؛ سوره جمعه، آیه10.

[11]. سوره احزاب، آیه41.

[12]. توحيد (صدوق)، ص231 و232.

[13]. بحار الأنوار(ط - بيروت)، ج79، ص308.

[14]. سوره حج، آیه1.

[15]. سوره تحریم، آیه6.

[16]. سوره طور، آیه 21.

[17]. سوره سبأ، آیه 39.

[18]. مجموعة ورام، ج 1، ص 96.

2. سوره یونس، آیه 57.

[20]. سوره سبأ، آیه 46.

[21]. مثنوي معنوي، دفتر ششم، بخش 83.

[22]. الكافي(ط - الإسلامية)، ج 2، ص 54.

[23]. نهج البلاغة (للصبحي صالح)، خطبه 193.

[24]. سوره بقره، آیه 265.

[25]. سوره بقره، آیه 265.

[26]. من لا يحضره الفقيه، ج 1، ص 43.

[27]. سوره رعد، آیه 28.

برچسب